

The End of the Thief's Punishment in Imami Jurisprudence, By Comparative Study in the Jurisprudence of Islamic Religions

Ali Mohammadian*

Assistant Professor, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Faculty of Theology and Islamic Studies, Bozorgmehr Qaenat University, Qaen, Iran.

Abstract


According to the common theory in Imami jurisprudence, the end of the work of a thief who repeatedly commits theft will be nothing but murder and deprivation of life. This view, although in Article 278 of the Penal Code (adopted in 1392), has also been recognized by the well-known jurists; However, the opposition of some late jurists has led to the fact that it is against the necessary precaution in temperature. It is noteworthy that this issue has been the subject of controversy in the jurisprudence of public religions and has led to the formation of various arguments and the emergence of various sayings in the issue; Therefore, in addition to Imami jurisprudence, the present article has also studied the views of Sunni religions in jurisprudence. It is clear that the necessity of discussion in terms of its relevance to human life is undeniable. The results of the research show that the famous Mukhtar of the Imami jurists is not without controversy and the promise to take the life of the thief, in addition to the lack of sufficient evidence to prove it, has caused a stagnation in temperature and is contrary to the meaning of the rule of unity; In addition, the prerequisites for the initial rules of the chapter require the deviation from such a view.

Keywords: Theft, Recidivism, Murder of a Thief, Imami Jurisprudence, Public Jurisprudence.

* Corresponding Author: mohammadian@buqaen.ac.ir

How to Cite: Mohammadian, A. (2022). The end of the Thief's Punishment in Imami Jurisprudence; By comparative study in the jurisprudence of Islamic Religions. *Journal of Criminal Law Research*, 11(41), 175-201. doi: 10.22054/jclr.2022.53620.2143.

کیفر سرقت در مرتبه چهارم از منظر فقه امامیه؛ با مطالعه تطبیقی در فقه مذاهب اسلامی

علی محمدیان*  عضو هیات علمی گروه فقه و حقوق دانشگاه بزرگمهر قاننات، قانن، ایران.

چکیده

مطابق نظریه رایج در فقه امامیه، فرجام کار سارقی که به کرات مرتکب سرقت شود، در مرتبه چهارم چیزی جز قتل و سلب حیات نخواهد بود. این دیدگاه اگرچه در ماده ۲۷۸ ق.م.ا (مصوب ۱۳۹۲) نیز به تبعیت از مشهور فقیهان به رسمیت شناخته شده است، مخالفت برخی از فقهای متأخر را از این حیث که خلاف احتیاط لازم در دماء است به همراه داشته است. شایان توجه آنکه مسئله مزبور در فقه مذاهب عامه نیز معرکه تضارب آرای فقیهان گشته و موجب شکل‌گیری استدلال‌های گوناگون و بروز اقوال مختلف در مسئله گردیده است؛ لذا نوشتار حاضر افزون بر فقه امامیه، آرای موجود در فقه مذاهب اهل سنت را نیز در مطالعه گرفته است. نیک پیداست که ضرورت بحث از حیث مرتبط بودن آن با جان آدمیان غیرقابل انکار است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد مختار مشهور فقیهان امامی خالی از مناقشه نبوده و قول به سلب حیات سارق، افزون بر نبود ادله کافی در اثبات آن، موجب تهجم بر دماء شده و مخالف مدلول قاعده درء الحد می‌باشد؛ افزون بر اینکه مقتضای قواعد اولیه باب نیز عدول از چنین دیدگاهی را اقتضا دارد.

واژگان کلیدی: سرقت، تکرار جرم، قتل سارق، فقه امامیه، فقه عامه.

پژوهشگاه ملی علوم انسانی
رتال جامع علوم انسانی

مقدمه

فقیهان مسلمان با توجه به مدلول مستندات و ادله فقهی، در اصل تجویز مجازات قطع ید برای سارق هیچگونه اختلاف نظری ندارند؛ لکن حکم مسئله در فرضی که شخصی به کرات مرتکب سرقت شود، با ابهام و پیچیدگی‌هایی همراه است؛ خاصه از این جهت که حکم مراتب متعدد سرقت و کیفر مترتب بر آن در کتاب شریف ذکر نشده و عمده ادله مورد استناد در این زمینه به سنت بازگشت دارد. در هر حال در این زمینه استظهار مشهور فقیهان امامی از ادله فقهی چنین است که در مرتبه اول، چهار انگشت دست راست سارق از وسط کف و در مرتبه دوم انگشتان پای چپ وی از پایین برآمدگی قطع شده، و کیفر سارق در نوبت‌های سوم و چهارم به ترتیب حبس ابد و قتل خواهد بود. در مقابل برخی از فقهای متأخر تا نوبت سوم مجازات با مشهور فقیهان هم‌رأی بوده، لکن قتل سارق در نوبت چهارم را خلاف احتیاط معرفی نموده‌اند. مطالعه فرض بحث از حیث مقارنه و تطبیق با دیگر فرق و مذاهب شناخته‌شده اسلامی نیز در نوع خود چشم‌انداز قابل توجهی از تضارب آرا و استدلال‌های متنوع فقهی را فراروی پژوهش قرار می‌دهد. از این رو، نوشتار حاضر با عنایت به اینکه تاکنون در این زمینه هیچ تحقیق مستقلی صورت نگرفته است، با توجه به اهمیت مبحث دماء در شرع انور، به سراغ اقوال و آرای فقیهان رفته و با اتخاذ شیوه توصیفی و تحلیلی، مستندات ایشان را در باب کیفر سارقی که طی مراتب متعدد مرتکب چنین عملی می‌شود در بوته نقد و تحلیل قرار می‌دهد. البته از آنجا که فقیهان امامی معتقد به قتل سارق در نوبت چهارم هستند، بررسی مستندات ایشان با توجه به خطیر بودن بحث با گستردگی و تفصیل بیشتری همراه خواهد بود.

۱. اقوال فقیهان امامی

۱-۱. قاتلان به قتل سارق در مرتبه چهارم

در ابتدا شایسته ذکر است که تا قبل از محقق اردبیلی، مخالفی در این باب، در میان فقیهانی که متعرض بحث شده‌اند وجود نداشته و لذا می‌توان ادعای عدم خلاف در مسئله نمود؛^۱ اما پس از این دوره، فقیه مزبور و برخی دیگر از فقیهان مناقشات و ایراداتی را به حکم مزبور وارد نموده‌اند؛ لذا می‌توان گفت پس از این دوره، قول به قتل سارق در مرتبه چهارم، یگانه دیدگاه موجود در مسئله نبوده و در نهایت دیدگاه مشهور در بین فقیهان امامی می‌باشد.

در هر حال شیخ صدوق فقیه و محدث برجسته قرن چهارم هجری از اولین فقهایی است که در فرض بحث مختار خویش را اظهار نموده است: «وقتی سارق را برای بار اول دستگیر نمایند، دست وی از وسط کف بریده می‌شود؛ در صورت سرقت مجدد، پایش از وسط قدم قطع می‌شود؛ در مرتبه سوم به زندان افکنده می‌شود؛ و اگر در زندان نیز مرتکب دزدی شود، به قتل می‌رسد» (صدوق، ۱۴۱۵: ۴۴۵).

شیخ طوسی نیز بر دیدگاه مزبور تأکید نموده است. وی در خلاف چنین موافقت خود را نمایان ساخته است: «هرگاه سارق (برای بار چهارم) در حبس مبادرت به سرقت نماید، قتل وی واجب می‌شود. البته شافعی معتقد است در مرتبه سوم دست چپ وی و در بار چهارم پای راستش قطع می‌شود؛ مالک و اسحاق نیز همین دیدگاه را برگزیده‌اند. سفیان ثوری و ابوحنیفه و اصحابش و همچنین احمد بن حنبل نیز به مانند امامیه معتقدند که در مرتبه سوم عضوی از اعضای سارق قطع نمی‌شود؛ با این تفاوت که ایشان معتقد به حبس دائمی سارق نمی‌باشند. دلیل ما بر چنین دیدگاهی اجماع امامیه و روایات موجود است» (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۵: ۴۳۶).

از مطالعه در آثار فاضلین (محقق و علامه حلی) نیز موافقت تام با قول مزبور استنباط می‌شود. از باب نمونه محقق در شرایط چنین فتوا می‌دهد: «فإن سرق ثالثه حبس دائما و لو

۱. ناگفته نماند که اگرچه برخی از فقیهان، ادعای اجماع در مسئله نموده‌اند، با توجه به سکوت و عدم ذکر حکم مسئله در آرای برخی از فقیهان متقدم امامی از قبیل شیخ مفید و سید مرتضی، پذیرش چنین ادعایی مشکل می‌نماید.

کیفر سرقت در مرتبه چهارم از منظر فقه امامیه؛ با مطالعه تطبیقی در فقه مذاهب اسلامی؛ محمدیان | ۱۷۹ |

سرق بعد ذلک قتل» (محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۴: ۱۶۳). دیگر فقیه و اندیشور نامبردار اهل حله نیز به تأیید دیدگاه مشهور پرداخته است (ر.ک: علامه حلی، ۱۴۱۰، ج ۲: ۱۸۴). شهید اول و شهید ثانی نیز این دیدگاه را پذیرفته‌اند. شهید ثانی معتقد است در ثبوت حد قتل برای سرقت در مرتبه چهارم، تفاوتی نمی‌کند که سارق در حین حبس مرتکب دزدی شود یا اینکه به عنوان مثال به خاطر حاجتی از زندان خارج شده و در خارج از محیط حبس مرتکب سرقت شود یا اینکه از حبس فرار نموده و سپس دزدی نماید. در حال آنچه مسلم است اینکه در هر یک از این فروض حکم وی قتل خواهد بود: «و فی الرابعه بأن سرق من الحبس، أو من خارجه لو اتفق خروجه لحاجه، أو هرب به یقتل» (ر.ک: شهید اول، ۱۴۱۰: ۲۶۲؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰، ج ۹: ۲۸۵).

بسیاری از فقهای متأخر بر شهید ثانی نیز بر قول مزبور صحه گذاشته‌اند. از باب نمونه فاضل هندی از مفاخر فقهی قرن یازدهم و دوازدهم هجری، چنین دیدگاهی را مستظهر به اتفاق اصحاب امامیه و پاره‌ای از اخبار باب می‌داند (فاضل هندی، ۱۴۱۶، ج ۱۰: ۶۲۴). صاحب جواهر از فقهای اصولی شیعه در قرن سیزدهم نیز از دیدگاه مزبور نفی خلاف نموده است: «و لو سرق بعد ذلک من السجن أو غیره قتل بلا خلاف أجده فیہ» (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۱: ۵۳۴).

در نهایت باید گفت بسیاری از فقهای معاصر نیز در خلال آثار فقهی خود تأکید نموده‌اند که در صورت احراز شروط تحقق اجرای حد سرقت، شخص سارق در مرتبه چهارم فرجامی جز قتل نخواهد داشت، اگرچه در زندان دست به این کار زده باشد (ر.ک: خمینی، بی تا، ج ۲: ۴۸۹؛ خویی، ۱۴۲۲، ج ۴۱: ۳۶۹؛ سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۲۸: ۹۹؛ گلپایگانی، ۱۴۱۲، ج ۳: ۱۷۵).

۲-۱. دیدگاه مخالف

ظاهراً نخستین فقهی که به صراحت در قول پیشگفته خدشه نموده است، محقق اردبیلی از فقیهان برجسته شیعی در قرن دهم هجری می‌باشد. وی معتقد است دلیلی که فقهای پیشین در اثبات مدعای خود ذکر نموده‌اند فاقد اعتبار و حجیت لازم است؛ چه اینکه قتل نفس

مسئله‌ای بس خطیر بوده و شارع نسبت به پاسداشت آن اهتمام تام دارد. بنابراین اگر وجود اجماع در فرض مسئله منتفی باشد، بعید نیست که بتوان از آن رویگردان شد: «قوله فان سرق قتل»: و ان كان دليل القتل غير صحيح؛ مع انه أمر عظيم؛ لكنه موافق لفتواهم، فان لم يكن إجماع يمكن خلافه فيقطع أيضا ان وجد شرائطه، فتأمل» (اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۱۳: ۲۵۸).

فقیه دیگری که در فرض مسئله مخالفت نموده است، سیداحمد خوانساری از مراجع تقلید شیعه در قرن چهاردهم قمری و صاحب اثر نفیس «جامع المدارک» است. وی بر آن است که قول به کشتن سارق در مرتبه چهارم، از جهت اینکه ادله کافی ندارد و منجر به تهمیم و بی‌مبالاتی در دماء می‌شود، محل اشکال و مناقشه است: «و أما القتل المذكور فيها بعد السرقة في السجن فمحل إشكال من جهة أنه تهجم في الدماء» (خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۷: ۱۵۷).

نمونه دیگر مرعشی نجفی است که در تک‌نگاری خود در باب مجازات سرقت «السرقة علی ضوء القرآن و السنة»، با پذیرش استدلال مرحوم خوانساری، دیدگاه رقیب را خلاف احتیاطی که مراعات آن در باب حدود ضروری است می‌داند: «أن القول بالقتل في المرأة الرابعة سواء كان في السجن أو غيره ربما يرد عليه لولا الإجماع المذكور أنه تهجم في الدماء» (مرعشی نجفی، ۱۴۲۴: ۳۲۱).

۲. مقتضای اصل در مسئله

چنین به نظر می‌رسد که مفاد دلایل لفظی و ادله اجتهادی باب ما را به این امر رهنمون می‌سازد که اصل لازم‌الاتباع در مسئله، اصل حقن دماء و قاعده احتیاط در نفوس است که هرگونه تخطی از این اصل حاکم، محتاج به دلیل معتبر و مستند استوار است. نگاهی گذرا به آموزه‌های دینی مبین این امر است که شارع مقدس اهمی تام به مسئله دما و حفظ جان و تمامیت انسان داشته و متون دینی مشحون از تعالیمی است که بر این امر تأکید ورزیده‌اند. خداوند در قرآن می‌فرماید: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» (مانده/۳۲). هرکس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسان‌ها را کشته است؛ و هرکس

انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است. چنانکه پیداست در آیه شریفه قتل ناحق و ناروای کسی به میزانی عظیم شمرده شده است که کشتن یک نفر به منزله قتل جمیع افراد بشر در نظر گرفته شده است. از این آیه اهمیت مرگ و حیات یک انسان از نظر قرآن کاملاً آشکار می شود (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۱ش، ج ۴: ۳۵۶؛ رشیدرضا، ۱۴۱۴، ج ۶: ۳۴۹).

در روایات اهل بیت (علیهم السلام) نیز بر اهمیت تام مسئله دماء تأکید فراوان رفته است. از باب نمونه از امام محمدباقر (ع) روایت شده است که حضرت فرمودند: «أَوَّلُ مَا يَحْكُمُ اللَّهُ فِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الدَّمَاءُ» (برقی، ۱۳۷۱ق، ج ۱: ۱۰۶؛ کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷: ۲۷۱؛ صدوق، ۱۴۰۶: ۲۷۷). نخستین چیزی که در قیامت از آن بازخواست می شود، مسئله دماء و خون است.

در باب اصل عملی جاری در مسئله نیز باید گفت که با وجود دلیل بر گرفتار شدن در عقوبت و کیفر در فرض مخالفت با واقع مجهول، بی گمان فرض مسئله مجرای اصل احتیاط خواهد بود؛ چه اینکه مواردی از قبیل قتل نفس، مصداق بارز امور مهمه بوده و نیک پیداست که شارع مقدس اهتمام شدیدی به امر دماء مبذول داشته است.

۳. ارزیابی مستندات

پس از فراغت از بیان مقتضای قواعد اولیه، اکنون مستندات باب مورد بررسی قرار می گیرد تا میزان دلالت آنها بر قول مشهور مشخص شود. مشهور در اثبات مدّعی خود عمدتاً به اجماع ادّعایی و روایات باب استناد نموده اند که در ذیل اعتبار آنها در سنجۀ فقاہت مورد ارزیابی قرار می گیرند.

۳-۱. اجماع

یکی از پربسامدترین ادله‌ای که در کلمات فقیهان موافق قول مشهور دیده می شود، ادّعی تحقّق اجماع است. گذشت که برخی از فقیهان، یگانه مانع خویش در عدول از نظر مشهور را وجود اجماع در مسئله می دانستند. البتّه عبارات فقیهان در این زمینه متفاوت است. از باب نمونه ابن ادریس ترجیح داده است بجای اجماع، ادّعی عدم خلاف در مسئله نماید: «فان

سرق فی الحبس من حرز القدر الذی ذکرناه، قتل عندنا بلاخلاف» (ابن ادریس، ۱۴۱۰، ج ۳: ۴۸۹). در مقابل برخی دیگر از فقیهان دیدگاه مزبور را به صراحت مستظهر به اجماع طایفه نموده‌اند: «فإن سرق ثالثه خلد الحبس ... فإن سرق فی الحبس ضربت عنقه؛ بدلیل اجماع الطائفه» (ابن زهره، ۱۴۱۷: ۴۳۲).

اما ظاهراً استناد به اجماع در فرض بحث قابل مناقشه به نظر می‌رسد؛ زیرا یکم: حکم مسئله در آرای برخی از قداما از قبیل علی بن بابویه و قدیمین (ابن ابی عقیل عمانی و ابن جنید اسکافی) بیان نشده است و ایشان در خلال فتاوایشان صرفاً به بیان کلیاتی در باب حدود بسنده نموده‌اند (ر.ک: ابن بابویه، بی تا: ۱۴۳؛ ابن جنید، ۱۴۱۶: ۳۴۸؛ ابن ابی عقیل، بی تا: ۱۶۸)؛ بنابراین، موضع فقهای مزبور در فرض مسئله مشخص نیست؛ با وجود این چگونه می‌شود در چنین حالتی دیدگاه این فقیهان را تحصیل کرده و ادعای اجماع در مسئله نمود؟ بنابراین، نمی‌توان اجماعی از قداما و از هنگام تأسیس فقه در مسئله اثبات کرده و آن را حجت در موضوع دانست؛ لذا بهتر است مانند ابن ادریس سخن از عدم خلاف به میان آورده و نهایتاً گفته شود در میان قدامای امامیه قول به خلاف دیده نشده است؛ و البته پیداست که اجماع اصولی چیزی است و قول به عدم الخلاف چیز دیگر؛ و نقل عدم خلاف هرگز در ردیف اجماع نبوده و ضعیف‌تر از آن تلقی می‌شود (انصاری، ۱۴۲۸، ج ۱: ۱۹۲).

نکته بعد اینکه چگونه می‌شود با وجود تصریح به مخالفت از سوی برخی از فقهای متأخر ادعای اجماع در مسئله نمود؟ مگر اینکه گفته شود خروج و مخالفت فرد معلوم‌النسب محل به تحقق اجماع نمی‌باشد؛ اگرچه حتی با پذیرش مطلب فوق و قبول تحقق اجماع، با محذور دیگری مواجه خواهیم شد و آن اینکه به دلیل مدرکی یا دست کم احتمال مدرکی بودن (استناد به پاره‌ای از روایات و دلیل اعتباری) کاشفیت اجماع به شدت محل تردید خواهد بود؛ زیرا همان‌گونه که اصولیان گفته‌اند حجیت اجماع به واسطه کشف قول معصوم (ع) است و از آنجا که مستند اجماع مدرکی مشخص است، فقیه می‌تواند با مراجعه به دلیل، اعتبار آن را سنجیده و بر طبق آن فتوا دهد. ارزش اجماع مدرکی همانند ارزش مدرک آن است و جز آن اعتبار دیگری ندارد (بجنوردی، ۱۴۱۸، ج ۲: ۱۶۸؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۳۰، ج ۳: ۲۰۸).

۳-۲. اخبار باب

مطابق آنچه از تتبع در متون فقهی به دست می‌آید، در باب فرض مسئله سه روایت وارد شده است که مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۱- روایت سماعه بن مهران: «عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ قَالَ (أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ): إِذَا أَخَذَ السَّارِقُ قُطْعَةً يَدُهُ مِنْ وَسْطِ الْكَفِّ؛ فَإِنْ عَادَ قُطِعَتْ رِجْلُهُ مِنْ وَسْطِ الْقَدَمِ؛ فَإِنْ عَادَ اسْتُودِعَ السِّجْنَ؛ فَإِنْ سَرَقَ فِي السِّجْنِ قُتِلَ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷: ۲۲۳؛ طوسی، ۱۴۰۷، ج ۱۰: ۱۰۳). سماعه از امام صادق (ع) نقل می‌کند که حضرت فرمودند: «هرگاه سارق برای اولین بار مبادرت به سرقت نماید، دست وی از وسط کف بریده می‌شود؛ اگر مجدداً مرتکب سرقت شود، پای وی از ناحیه وسط بریده می‌شود؛ در مرتبه سوم به زندان افکنده می‌شود؛ و اگر در زندان نیز دست به دزدی بزند، مجازات وی قتل خواهد بود». ظاهراً سند روایت بلاشکال بوده و برخی از فقهای رجالی تصریح به اعتبار آن نموده‌اند (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۳: ۳۴۶؛ همو، ۱۴۰۶، ج ۱۶: ۲۰۱؛ خویی، ۱۴۲۲، ج ۴۱: ۳۶۸). همانگونه که پیداست در دلالت روایت نیز اشکال چندانی وجود ندارد و روایت مزبور به صراحت حکم مراتب مختلف سرقت را بیان نموده است.

۲- روایتی که شیخ صدوق در فقیه به صورت مرسل نقل نموده است: «وَرَوَى أَنَّهُ إِنْ سَرَقَ فِي السِّجْنِ قُتِلَ» (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۴: ۶۳). روایت شده است که اگر فردی در زندان دست به دزدی بزند، کشته می‌شود. پیداست که سند روایت مزبور به جهت ارسال آن قابل اطمینان نیست؛ از جهت دلالت نیز برخی از فقیهان چنین در آن خدشه نموده‌اند که مشخص نیست مقصود از زندانی که در روایت به کار رفته است، همان زندانی باشد که سارق به جهت سوّمین سرقت به آن افکنده شده است؛ مگر اینکه به اطلاق روایت اخذ شود (لنکرانی، ۱۴۲۲: ۶۰۰). البته بعید نیست روایت مزبور اشاره به مفاد روایت سماعه داشته باشد و در این صورت روایت مستقلاً در عرض آن محسوب نخواهد شد.

۳- خبر «دعائم الاسلام»: «وَكَانَ عَلِيُّ (ع) إِذَا أُتِيَ بِالسَّارِقِ فِي الثَّلَاثَةِ بَعْدَ أَنْ قَطَعَ يَدَهُ وَرِجْلَهُ فِي الْمَرَّتَيْنِ خَلَدَهُ فِي السِّجْنِ وَانْفَقَ عَلَيْهِ مِنْ فَيءِ الْمُسْلِمِينَ فَإِنْ سَرَقَ فِي السِّجْنِ قَتَلَهُ» (مغربی،

۱۳۸۵ق، ج ۲: ۴۷۰). سیره امیرالمؤمنین (ع) چنین بود که اگر فردی را که برای بار سوم دزدی کرده بود نزد وی می‌آوردند، پس از اینکه در بار اول و دوم دست و پای وی قطع شده بود، او را به حبس ابد می‌افکند و از بیت‌المال هزینه‌های او را تأمین می‌کرد؛ پس اگر سارق در زندان نیز مرتکب سرقت می‌شد، وی را به قتل می‌رسانید. روایت مزبور نیز به جهت ارسال آن قابل اعتماد نیست؛ مضافاً به اینکه استناد خبر به قضاوت‌های امیرالمؤمنین (ع) (حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۸: ۲۵۸)، احتمال قضایی و حکومتی و سیاسی بودن مدلول آن را تقویت می‌کند. با این توضیح که مطابق دیدگاه برخی از فقیهان اگر تعیراتی از قبیل «جعل» یا «قضی» به معصوم (ع) نسبت داده شود، بعید نیست بتوان گفت احکامی که در ذیل این واژگان قرار گرفته است، در شمار احکام حکومتی بوده و بر اساس رعایت مصلحت صادر شده است (خمینی، ۱۴۱۴: ۸۶). یعنی چنین تعیراتی کاشف از جعل و انشای حکم از سوی معصوم (ع) بوده و دال بر این مطلب است که حکم صادره به اتکای منصب و با توجه به اختیارات امام در پرتو مصالح جامعه شکل گرفته است.

بنابراین ظاهراً یگانه روایت معتبر موجود در فرض مسئله، منحصر در خبر سماعه خواهد بود. این در حالی است که برای سایر مراتب مجازات سارق روایات باب هم از اکثریت عددی و هم از صحت سندی قابل توجهی برخوردارند (ر.ک: حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۲۸، ۲۶۰-۲۵۴)؛ و لذا به نظر می‌رسد فتوا به قتل سارق در چنین وضعیتی، آن هم تنها با استناد به یک روایت، به دور از احتیاط لازم در قضیه است. چنین حکمی از چند جهت مخدوش به نظر می‌رسد:

الف. تهجم در دماء

گذشت که برخی از فقیهان حکم به جواز قتل سارق با استناد به اخبار آحاد را موجب تهجم در دماء و خلاف مقتضای احتیاط معرفی می‌نمودند. این مطلب البته ریشه در آرای بسیاری از فقیهان دارد؛ از باب نمونه صاحب شرایع معتقد است با خبر واحد نمی‌توان در جزائیات حکم داده و متعرض به جان آدمیان شد: «التهجم علی الدماء بخبر الواحد خطر» (محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۴: ۱۱۴). میرزای قمی نیز در خلال برخی از مباحث فقهی، عمل به پاره‌ای از اخبار

کیفر سرقت در مرتبه چهارم از منظر فقه امامیه؛ با مطالعه تطبیقی در فقه مذاهب اسلامی؛ محمدیان | ۱۸۵ |

را که قتل بزهکار را تجویز می‌کنند، با ملاحظه عظمت امر دماء و اهتمام شارع به حفظ نفوس، خلاف احتیاط می‌داند (میرزای قمی، ۱۴۱۷، ج ۵: ۱۹۰). بسیاری از فقیهان نیز تصریح نموده‌اند که اقتضای باب دماء عمل به احتیاط است؛ چه اینکه از مسلمات شریعت این است که تهجم بر دماء جز با دلیل قاطع جایز نیست (آملی، ۱۳۸۰ق، ج ۷: ۴۲۷؛ موسوی عاملی، ۱۴۱۱ ج ۶: ۱۱۶؛ مکارم شیرازی، ۱۴۱۸: ۲۶۴).

چنین سخنی مبنای استواری در فقه امامیه دارد؛ چه اینکه حجیت خبر واحد طبق نظر اصولیان، عمدتاً ریشه در بنای عقلا دارد (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۲: ۴۲۸؛ مظفر، ۱۳۷۵ش، ج ۲: ۹۲)؛ و حال آنکه عقلا در امور خطیری از قبیل دماء عصای احتیاط در کف گرفته و خبر واحد را مبنای عمل خود قرار نمی‌دهند. اما در عین حال ظاهراً برخی از همین فقیهان در هنگام عملیات اجتهاد، عنایت کافی به اشکال مبنایی موجود در استناد به این قبیل اخبار نداشته و مطابق مدلول پاره‌ای از این روایات فتوا داده‌اند. البته این احتمال نیز وجود دارد که قرائن اطمینان‌آوری در نزد ایشان موجود بوده است که باعث ایجاد اعتماد در آنها گشته است؛ از باب نمونه محتمل است ادعای تحقق اجماع در فرض مسئله، موجب حصول اطمینان برای برخی فقیهان شده است؛ لکن فقیهانی که اشکال مبنایی بر حجیت اجماع داشته‌اند یا اینکه تحقق اجماع تعبدی در مسئله را برنتابیده‌اند، به روش دیگری گرویده و در مختار مشهور مناقشه نموده‌اند.

باید توجه داشت که استناد به روایات عامی مانند خبر یونس از امام کاظم (ع) که قتل اصحاب کبائر را در مرتبه سوم تجویز می‌کند نیز نمی‌تواند در فرض بحث رهگشا باشد (ر.ک: کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷: ۱۹۱)؛ چه اینکه پیش‌تر از دلیل خارجی ثابت گردیده است که مجازات سارق در مرتبه سوم چیزی جز حبس نمی‌باشد؛ بنابراین، باید از مقتضای اینگونه روایات رفع ید نمود. افزون بر اینکه بسیاری از فقیهان از قبیل شیخ طوسی، سید مرتضی، شیخ مفید، ابن زهره و محقق حلّی از مدلول این روایات روی بر گردانده و مخالف با مفاد آن فتوا داده‌اند (ر.ک: اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۱۳: ۸۷)؛ بگذریم از اینکه مناقشات سندی قابل توجهی نیز پیرامون این قبیل روایات شکل گرفته است (ر.ک: اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۱۳: ۸۹؛ خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۷: ۷۸).

روایت عام دیگری نیز که تکرار جرم در مرتبه چهارم را مستوجب عقوبت اعدام می‌داند (ر.ک: صدوق، ۱۴۱۳، ج ۴: ۵۶)، افزون بر ضعف سندی روایت به جهت ارسال آن و مخالفت اصحاب امامیه با مفاد آن در بسیاری از مواضع و مردود شمردن تحقق اجماع بر قبول مضمون آن (خویی، ۱۴۲۲، ج ۴۱: ۴۰۱)، به اعتقاد برخی از فقیهان، مورد این روایات اختصاص به جرایمی از قبیل زنا داشته و در نتیجه در فرض بحث نمی‌تواند مورد استناد قرار گیرد (موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷، ج ۳: ۳۳۸؛ ر.ک: حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۸: ۱۱۶؛ بروجردی، ۱۴۲۹، ج ۳۰: ۵۸۸). و شاید با ملاحظه همین جوانب است که بسیاری از فقیهان موافق مشهور در اثبات مدعای خود به روایات عام مذکور استناد نجسته و سعی نموده‌اند ادله خاصی را که در فرض مسئله وارد شده است تقویت نمایند.

ب. تقابل با مفاد قاعده درء

حتی در صورت عدم همراهی با سخنان فوق، دست کم می‌توان ادعا نمود که از استدلال‌های پیشگفته، به نوعی شبهه در مسئله ایجاد شده و با حصول شبهه، در فرض بحث مدلول قاعده درء جریان خواهد یافت. چه اینکه مفاد اجمالی قاعده درء آن است که در مواردی که استحقاق مجازات خاصی، به جهتی محل تردید و مشکوک باشد، به موجب این قاعده بایستی جرم و مجازات مذکور را بدون لزوم تفحص از سوی قاضی، منتفی دانست. این قاعده از نظر حقوق دانان اسلامی از قواعد تفسیری است و با قاعده «تفسیر به نفع متهم» در حقوق جزایی عرفی از جهاتی هم‌تایی دارد (محقق داماد، ۱۴۰۶، ج ۴: ۴۳). آنچه قاعده درء در بیان آن است چیزی جز این نیست که در موضوع جان آدمی و نقص عضو، قاعده احتیاط جاری می‌شود و مادام که از هر جهت، به وجوب حد اطمینان حاصل نشود، شارع اسلام اجازه اجرای آن را صادر نخواهد کرد و از جان شهروندان محافظت خواهد نمود؛ زیرا در مسئله دماء و نفوس آنچه از روایات کثیره و تسالم اصحاب و مذاق شرع برای ما مسلم می‌شود آن است که تا جایی که ممکن است باید احتیاط نمود (بجنوردی، ۱۴۰۱، ج ۱: ۱۸۴).

بنابراین باید پذیرفت که حکم به اعدام به استناد تکرار در هر حال خلاف احتیاط تام در جان و حیات آدمیان است. رویکرد کلی شارع مقدس کاهش دامنه مجازات اعدام تا جای

امکان و تلطیف نوع مجازات‌ها بوده است. هماهنگی با پیگیری این رویکرد کلی شارع می‌توان با طراحی سازکارها و پیش‌بینی کیفرهای بازدارنده، مانع گستاخی بزهکاران حرفه‌ای شد. این کار با پیش‌بینی مجازاتی تعزیری جز اعدام هم شدنی است. با توجه به حرمت اکید جان آدمیان در نظر شارع مقدس، هم به لحاظ ادله اولیه و هم با لحاظ عناوین ثانویه نباید در حکم به جواز اعدام دست و دلبازی به خرج داد (ر.ک: نوبهار، ۱۳۹۲ش: ۴۲).

۴. مواضع فقیهان اهل سنت

کیفیت مجازات سارقی که عمل خود را تکرار کرده و برای چندین بار مرتکب سرقت شده است، در فقه اهل سنت نیز موجب بروز اقوال و آرای گوناگون گردیده است.

۴-۱. حبس و تعزیر

یک دیدگاه این است که اگر سارق به طور مکرر مرتکب سرقت شود، صرفاً حبس می‌شود و جز دست راست و پای چپ وی (که در مراتب سابق در مورد آنها اعمال مجازات شده است)، عضو دیگری از اعضای وی مشمول مجازات قطع نمی‌گردد. آنگونه که برخی از فقیهان اهل سنت گزارش داده‌اند چنین دیدگاهی موافقت بسیاری از اصحاب و امامان مذاهب را در برداشته است، از جمله علی(ع)، حسن بصری، شعبی، نخعی، زهری، حماد، سفیان ثوری و اصحاب رأی (پیروان ابوحنیفه). البته اگرچه از احمدبن حنبل نیز نقل شده است که در مرتبه سوم دست چپ و در مرتبه چهارم پای راست سارق قطع شده و در بار پنجم تعزیر شده و حبس می‌شود (ر.ک: ابن‌قدامة، ۱۳۸۵، ج ۹: ۱۲۵)، لیکن دیدگاه راجح در فقه حنبلی تعزیر و حبس سارق است. ایشان در اثبات مختار خویش چنین استدلال کرده‌اند که قطع دو دست سارق به منزله هلاک وی بوده و موجب می‌شود منفعت دست به طور کلی از بین رود؛ زیرا وی را از انجام ضروریات زندگی خویش باز می‌دارد و به عنوان مثال فرد نمی‌تواند وضو گرفته، طهارت نماید و از نجاست احتراز کند؛ همچنانکه قدرت خوردن و آشامیدن نیز از او سلب می‌شود (ر.ک: سرخسی، ۱۴۱۴، ج ۹: ۱۶۸؛ ابن‌نجیم حنفی، ۱۴۲۲، ج ۳: ۱۸۷؛ تنوخی حنبلی، ۱۴۲۴، ج ۴: ۳۱۲).

این استدلال مستظهر به روایتی است که عامه از حضرت علی (ع) نقل نموده‌اند. روایت شده است فرد دست و پا بریده‌ای را نزد حضرت (ع) آورند که برای بار سوم مرتکب سرقت شده بود. حضرت پس از دیدن وی به اصحاب خویش فرمودند: «نظر شما در مورد مجازات این شخص چیست». ایشان پاسخ دادند: «ای امیرالمؤمنین دست وی را قطع کن». حضرت (ع) فرمودند: «با این کار در واقع او را به قتل رسانده‌ام؛ در صورتی که مجازات وی قتل نیست؛ اگر من چنین کاری بکنم، پس وی با کدامین عضو خود غذا بخورد و چگونه وضو بگیرد؟ چگونه غسل کند و با کدامین عضو قضای حاجت کند». سپس حضرت (ع) وی را برای مدتی به زندان فرستاده و سپس از زندان خارج کردند و مجدداً با اصحاب خویش در مورد وی مشورت نمودند؛ ایشان همان سخن اول خود مبنی بر قطع عضو سارق را تکرار کردند و حضرت (ع) نیز سخنان و استدلال‌های پیشگفته خویش را تکرار نموده و پس از نواختن تازیانه شدید بر پیکر سارق وی را به زندان رهسپار کردند. همچنین از حضرت (ع) نقل شده است که: «از خداوند حیا می‌کنم که برای وی دستی باقی نگذارم که امورات خویش را با آن انجام دهد و پایی نگذارم که با آن راه برود» (ر.ک: شبانی، ۱۴۳۳، ج ۷: ۲۳۲؛ بدرالدین عینی، ۱۴۲۰، ج ۷: ۵۲؛ ابن مودود موصلی، ۱۳۵۶، ج ۴: ۱۱۰).

بنابراین از بین مذاهب اربعه اهل سنت، حنفیان و حنبلیان به تعزیر و حبس سارق در مراتب بعدی سرقت تا احراز توبه و یا مرگ وی قائل بوده و کشتن وی را تجویز نمی‌کنند. از باب نمونه یکی از فقهای حنفی در این زمینه می‌نویسد: «قال أصحابنا: تقطع فی السرقة الأولى الید الیمنی؛ و فی الثانية الرجل الیسری؛ و یعزر فی الثالثة؛ و یحبس و لا یقطع» (قدوری، ۱۴۲۷، ج ۱۱: ۶۰۰۹؛ همچنین ن.ک: ابن عابدین، ۱۴۱۲، ج ۴: ۱۰۵).

۲-۴. قطع دست چپ و پای راست

از خلیفه اول و دوم منقول است که ایشان دست شخصی را که دست و پای وی به سبب سرقت قطع شده بود، (در مرتبه سوم) قطع نمودند؛ و نظر قتاده، مالک، شافعی، ابی‌ثور و ابن‌منذر نیز همین است. از عثمان، عمروعاص و عمر بن عبدالعزیز نیز روایت شده است که

دست چپ سارق در بار سوّم و پای راست او در بار چهارم قطع شده و در مرتبه پنجم مجازات وی قتل است (ابن قدامه، ۱۳۸۵، ج ۹: ۱۲۵).

دلیل این سخن روایتی است که جابر از پیامبر اسلام (ص) نقل نموده است: «سارقی را نزد پیامبر اکرم (ص) آوردند، پیامبر (ص) فرمودند: وی را به قتل برسانید. اصحاب گفتند: ای رسول خدا او فقط مرتکب دزدی شده است. حضرت (ص) فرمودند: (دست وی) را ببرید. سپس برای بار دوّم وی را نزد رسول خدا (ص) آوردند. حضرت (ص) فرمودند: او را بکشید. گفتند: ای رسول خدا وی فقط مرتکب سرقت شده است. حضرت (ص) فرمودند: (پای او را) قطع کنید. وقتی برای بار سوّم و چهارم نیز این عمل تکرار شد، همان گفتگو بین اصحاب و پیامبر اسلام (ص) در گرفت و حضرت پس از استماع سخنان اصحاب دستور به قطع عضو سارق دادند. اما در مرتبه پنجمی که رسول خدا دستور به قتل سارق دادند، اصحاب او را برده و به قتل رساندند» (ابی داود، بی تا، ج ۴: ۱۴۲؛ بیهقی، ۱۴۲۴، ج ۸: ۴۷۲).

از ابوهریره نیز نقل شده است که پیامبر اسلام (ص) فرمودند: «إِذَا سَرَقَ السَّارِقُ فَأَقْطَعُوا يَدَهُ؛ وَإِنْ عَادَ فَأَقْطَعُوا رِجْلَهُ؛ فَإِنْ عَادَ فَأَقْطَعُوا يَدَهُ؛ فَإِنْ عَادَ فَأَقْطَعُوا رِجْلَهُ» (دارقطنی، ۱۴۲۴، ج ۴: ۲۳۹؛ بغوی، ۱۴۰۳، ج ۱۰: ۳۲۶). اگر سارق برای مرتبه اول دست به دزدی بزند، دست وی را قطع کنید، در بار دوّم پای چپش، در بار سوّم دست (چپ) وی و برای بار چهارم پای دیگر او را قطع کنید.

دیگر دلیل دیدگاه مزبور این است که دست چپ به علت قصاص قطع می شود؛ بنابراین در سرقت نیز قطع آن اشکالی ندارد؛ و از این جهت که ابوبکر و عمر چنین فعلی را انجام داده اند (ر.ک: ابن ابی شیبه، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۴۸۹) و پیامبر گرامی اسلام (ص) به تبعیت از ایشان فرمان داده است: «اقْتَدُوا بِاللَّذِينَ مِنْ بَعْدِي: أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ» (ابن حنبل، ۱۴۲۱، ج ۳۸: ۲۸۰؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱، ج ۴: ۳۷۰؛ ابن ماجه، ۱۴۳۰، ج ۱: ۷۳).

بنابراین طبق این دیدگاه که ظاهراً موافقت مالکیان و شافعیان را در پی داشته است، دست چپ سارق در نوبت سوّم و پای راست وی در نوبت چهارم قطع می شود؛ سپس در مراتب بعدی سارق تعزیر گردیده و حبس می شود تا اینکه نشانه‌های توبه وی آشکار شود و یا بمیرد. یکی از فقهای شافعی مذهب در این زمینه چنین می نویسد: «قَالَ الشَّافِعِيُّ: رَحِمَهُ اللَّهُ -

فَإِذَا سَرَقَ قُطِعَتْ يَدُهُ الْيُمْنَى ...؛ فَإِذَا سَرَقَ الثَّانِيَةَ قُطِعَتْ رِجْلُهُ الْيُسْرَى؛ ... فَإِذَا سَرَقَ الثَّلَاثَةَ قُطِعَتْ يَدُهُ الْيُسْرَى ... فَإِذَا سَرَقَ الرَّابِعَةَ قُطِعَتْ رِجْلُهُ الْيُمْنَى ... وَإِنْ سَرَقَ الْخَامِسَةَ عَزَّرَ وَ حَبَسَ ...» (المزنی، ۱۴۱۰، ج ۸: ۳۷۱؛ همچنین ر.ک: ماوردی، ۱۴۱۹، ج ۱۳: ۳۲۱). البته از شافعی قول شاذی نیز نقل شده است که وی در مرتبه پنجم قائل به کشتن سارق گردیده است: «وَرَدَ فِي بَعْضِ الرُّوَايَاتِ فَإِنْ عَادَ خَامِسَةً فَأَقْتُلُوهُ وَقِيلَ هُوَ قَوْلٌ قَدِيمٌ لِلشَّافِعِيِّ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ) لَكِنْ هَذِهِ الزِّيَادَةُ شَاذَةٌ» (غزالی، ۱۴۱۷، ج ۶: ۴۸۸).

بسیاری از فقیهان مالکی نیز با پذیرش مراتب فوق، تصریح نموده‌اند که در مرتبه پنجم سارق تعزیر می‌گردد: «وَعِنْدَ مَالِكٍ أَنَّهُ يُؤَدَّبُ فِي الْخَامِسَةِ» (ابن رشد، ۱۴۲۵، ج ۴: ۲۳۶؛ زروق، ۱۴۲۷، ج ۲: ۸۹۱). ثعلبی بغدادی از فقیهان برجسته مالکی در این زمینه می‌نویسد: «وَيَقْطَعُ ... فِي الرَّابِعَةِ الرَّجْلَ الْيُمْنَى ثُمَّ فِيمَا بَعْدَ ذَلِكَ الضَّرْبُ وَ الْحَبْسُ» (ثعلبی، بی تا: ۱۴۲۴).

۳-۴. صرفاً قطع دو دست

برخی از فقیهان ظاهری مسلک، در فرض مسئله طریقی متفاوت با نظریات پیشگفته در پیش گرفته‌اند. ابن حزم اندلسی فقیه و محدث شاخص قرن پنجم هجری در اثر مشهور خود «المحلی» با استناد به آیه: «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا» (مائده/۳۸) معتقد است در تعیین کیفر برای سارق، جز قطع دست، نمی‌توان مجازات دیگری تجویز نمود. وی معتقد است در قرآن مجوزی برای قطع پای سارق وجود ندارد و چنین عقوبتی صرفاً در مورد محارب: «تُقَطَّعُ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ» (مائده/۳۳) قابلیت اجرا خواهد یافت؛ بنابراین، قطع عضو منحصر به دست بوده و در مرتبه دوم نیز دست دیگر سارق قطع می‌شود؛ پس از آن وی تعزیر شده و نهایتاً به حبس افکنده می‌شود تا اصلاح شده و توبه نماید.

وی در باب اخبار وارده باب معتقد است سنت خلفای راشدین اعتباری مستقل در عرض سنت رسول خدا(ص) ندارد و لذا اجتهادات ایشان نمی‌تواند حجّتی شرعی برای دیگران تلقی گردد؛ همچنانکه ادعای اجماع در مسئله نیز مسموع نیست؛ چه اینکه از نظر وی اجماع معنایی جز این ندارد که تمامی اصحاب، به نحو یقینی در مسئله‌ای اتفاق نظر داشته باشند و حتی سکوت یکی از آنها مضر به اجماع تلقی خواهد شد (ابن حزم، بی تا، ج ۱۲: ۳۵۴).

۴-۴. صرفاً قطع ید واحد

عطاء بن ابی‌رباح (در گذشته به ۱۱۴ق)، از فقیهان برجسته مکه در سده نخست اسلامی نیز دارای رأی منفرد در مسئله است. آنچه‌آنکه از وی منقول است عطاء معتقد بود مجازات قطع ید فقط در مرتبه اول سرقت جایز است و در نوبت‌های بعدی چنین حقی برای حاکم شرع ثابت نخواهد بود؛ بلکه صرفاً وی می‌تواند عقوبتی تعزیری برای سارق در نظر گیرد. هنگامی که از وی در مورد مجازات سارق در نوبت دوم پرسیده شد وی چنین گفت که از نظر من صرفاً یک دست سارق آن هم فقط در سرقت اول قطع می‌شود؛ چه اینکه خداوند گفته است: «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا» (مائده/۳۸)، و اگر خداوند می‌خواست دستور به قطع پا می‌داد؛ در حالی که خداوند فراموشکار نیست: «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» (مریم/۶۴) (ر.ک: سالم، ۱۴۲۴، ج ۴: ۱۳۱؛ ابن حزم، بی‌تا، ج ۱۲: ۳۵۰).

بنابراین آنچه‌آنکه گذشت در فرض مسئله از اهل سنت سه رویکرد متفاوت پدیدار گشته است. اما شاید مطابق با مبانی اهل سنت نظریه اول نسبت به سایر دیدگاه‌ها از ارجحیت برخوردار باشد؛ چه اینکه خبر منقول از پیامبر گرامی اسلام (روایت جابر) به تصریح برخی از فقیهان خبری ضعیف و غیرقابل اعتماد تلقی می‌شود (ر.ک: ابن رشد، ۱۴۵۲، ج ۴: ۲۳۶)؛ افزون بر اینکه مدلول آن با شئون نبوت «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» (نجم/۳) در تناقض و مبادنت آشکار قرار دارد. در مورد حدیث دیگر (خبر ابوهریره) و فعل ابوبکر و عمر نیز باید گفت که فعل ایشان با عمل علی (ع) در تعارض قرار می‌گیرد (ابن قدامه، ۱۳۸۸، ج ۹: ۱۲۶)؛ افزون بر اینکه روایت شده است که عمر بعدها به دیدگاه علی (ع) گروید. بدین توضیح که فردی را نزد خلیفه دوم آوردند که دست و پایش به واسطه سرقت قطع شده بود. عمر دستور داد که پای (راست) وی را نیز ببرند. در این هنگام حضرت علی (ع) که در مجلس حاضر بودند با یادآوری آیه محاربه، تذکر دادند که این فرد دست و پایش را به سبب اجرای حد از دست داده است (مقصود حضرت این است که حتی در محاربه نیز که جرم سنگین‌تری محسوب می‌شود، دست و پای وی محارب به طور خلاف قطع می‌شود تا قدرت راه رفتن از او سلب نشود؛ حال چگونه است که در سرقت فتوا به قطع هر دو پای وی داده می‌شود)؛ بنابراین،

شایسته نیست که با قطع پای وی، به کلی امکان ایستادن و راه رفتن از وی سلب شود. یا وی را تعزیر کنید و یا اینکه به زندان بيفکنید. پس از سخنان حضرت خلیفهٔ دوّم دستور داد که وی را به زندان بيفکنند» (بیهقی، ۱۴۲۴، ج ۸: ۴۷۶).

دکتر زحیلی از اندیشوران معاصر اهل سنت با دیدگاه مزبور موافقت دارد. وی پس از نقل برخی از آرای موجود در مسئله در خاتمه چنین می‌نگارد: «پذیرش نظریهٔ حنفیان و حنبلیان فاقد اشکال است و حکمت قطع ید و پا این است که تکیهٔ سارق در ارتکاب سرقت بر دست و پای خویش است؛ چه اینکه وی با دست خویش مال را می‌دزد و با پایش آن را منتقل می‌کند» (زحیلی، ۱۴۲۷، ج ۶: ۹۷).

نتیجه

مطابق تتبع نوشتار حاضر، تعیین حکم تکرار جرم سرقت، در بین فقیهان مذاهب اسلامی، معرکهٔ آرای متفاوت گردیده است. آنچه‌آنکه گذشت فقیهان امامی در باب کیفیت مجازات سارق تا نوبت سوّم اتفاق نظر داشته و هیچگونه اختلافی در بین ایشان مشاهده نمی‌شود؛ لکن مشهور فقها تأکید نموده‌اند که فرجام کار قاتل در مرتبهٔ چهارم قتل خواهد بود؛ در مقابل شواذی از فقهای متأخر چنین فتوایی را خلاف احتیاط لازم در باب نفوس دانسته و پذیرش آن را منجر به تهجم در دماء دانسته‌اند. جستار حاضر پس از تعیین مقتضای قواعد اولیّهٔ باب، به سراغ مستندات قول مشهور رفته و با نقد و مناقشه در ادلهٔ ادعایی و نشان دادن ضعف آن دلایل، پذیرش دیدگاه رقیب را مطابق با سیرهٔ عقلا در باب عمل به احتیاط در امور خطرناک از قبیل نفوس آدمیان و نیز هماهنگی با مدلول قاعدهٔ درء یافته است. پیگیری مسئله در فقه عامه تنوع رأی بیشتری را نشان می‌دهد. به طوری که حنفیان و حنبلیان به تعزیر و حبس سارق در مراتب بعدی سرقت تا احراز توبه و یا مرگ وی قائل بوده و کشتن وی را در هر حال تجویز نمی‌کنند. در مقابل مالکیه و شافعیه معتقدند دست چپ سارق در نوبت سوّم و پای راست وی در نوبت چهارم قطع می‌شود؛ سپس در مراتب بعدی سارق تعزیر گردیده و حبس می‌گردد. برخی از فقهای ظاهری نیز بر آنند که قطع عضو منحصر به دست بوده و در مرتبهٔ دوّم نیز دست دیگر سارق قطع می‌شود؛ پس از آن وی تعزیر شده و نهایتاً به حبس

کیفر سرقت در مرتبه چهارم از منظر فقه امامیه؛ با مطالعه تطبیقی در فقه مذاهب اسلامی؛ محمدیان | ۱۹۳ |

افکنده می‌شود. و در نهایت از عطاء بن ابی رباح منقول است که مجازات قطع ید فقط در مرتبه اول سرقت جایز است و در نوبت‌های بعدی صرفاً می‌توان عقوبتی تعزیری برای سارق در نظر گرفت. نگارنده معتقد است آنچنانکه بررسی مستندات وارد در مسئله در منابع اهل سنت نشان می‌دهد ظاهراً دیدگاه نخست (حبس و تعزیر سارق) از قوت و استحکام بیشتری برخوردار است. شایان توجه است که با پذیرش اقوال برگزیده نوشتار حاضر، بین فقهای امامیه و عامه توافق حداکثری ایجاد شده و از این حیث در تعیین مجازات تکرار جرم سرقت می‌توان به نقطه نظر واحدی دست یافت.



منابع

الف) عربی

آملی، میرزا محمد تقی، (۱۳۸۰ق)، مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی، چاپ اول، تهران، دفتر مؤلف.

ابن رشد، ابوالولید محمد بن احمد، (۱۴۲۵ق)، بدایه المجتهد ونهایه المقتصد، چاپ اول، قاهره، دارالحديث.

ابن عابدین، محمد امین بن عمر، (۱۴۱۲ق)، رد المحتار علی الدر المختار، چاپ دوم، بیروت، دارالفکر.

ابن قدامه، ابو محمد موفق الدین عبدالله بن أحمد، (۱۳۸۸ق)، المغنی، چاپ اول، مصر، مکتبه القاهره.

ابن مودود موصلی، عبدالله بن محمود، (۱۳۵۶ق)، الاختیار لتعلیل المختار، چاپ اول، قاهره، مطبعة الحلبي.

ابن حنبل، احمد بن محمد، (۱۴۲۱ق)، مسند احمد بن حنبل، چاپ اول، بیروت، مؤسسه الرساله.

ابن نجیم، عمر بن إبراهيم، (۱۴۲۲ق)، النهر الفائق شرح کنز الدقائق، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه.

ابوداود، سلیمان بن الأشعث، (بی تا)، سنن أبي داود، چاپ اول، صیدا، المکتبه العصریه.
اردبیلی، احمد بن محمد، (۱۴۰۳ق)، مجمع الفائدة و البرهان، چاپ اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

انصاری، مرتضی بن محمد امین، (۱۴۱۶ق)، فرائد الاصول، چاپ پنجم، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.

بجنوردی، حسن، (۱۴۱۸ق)، منتهی الاصول، چاپ اول، قم، بصیرتی.

کیفر سرقت در مرتبه چهارم از منظر فقه امامیه؛ با مطالعه تطبیقی در فقه مذاهب اسلامی؛ محمدیان | ۱۹۵ |

بدرالدین العینی، ابومحمد محمود، (۱۴۲۰ق)، *البنایة شرح الهدایة*، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه.

برقی، احمد بن محمد بن خالد، (۱۳۷۱ق)، *المحاسن*، چاپ دوم، قم، دارالکتب الإسلامیه.
بروجردی، آقا حسین طباطبائی، (۱۴۲۹ق)، *جامع أحادیث الشیعه*، چاپ اول، تهران، فرهنگ سبز.

بغوی شافعی، ابومحمد الحسین بن مسعود، (۱۴۰۳ق)، *شرح السنه*، چاپ دوم، بیروت، المكتب الإسلامی.

بیهقی، احمد بن الحسین، (۱۴۲۴ق)، *السنن الکبری*، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه.
تنوخی حنبلی، زین الدین، (۱۴۲۴ق)، *المتع فی شرح المتنع*، چاپ سوم، مکه المکرمه، مکتبه الأسدی.

ثعلبی بغدادی، ابومحمد عبدالوہا، (بی تا)، *المعونه علی مذهب عالم المدینہ*، مکه، المکتبه التجاریہ.

حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، (۱۴۱۱ق)، *المستدرک علی الصحیحین*، بیروت، دارالکتب العلمیه.

حرّ عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۰۹ق)، *وسائل الشیعه*، چاپ اول، قم، مؤسسه آل البيت.
حلّی، یحیی بن سعید، (۱۴۰۵ق)، *الجامع للشرائع*، چاپ اول، قم، مؤسسه سیدالشهداء.
خمینی، روح الله، (۱۴۱۴ق)، *بدائع الدرر فی قاعده نفی الضرر*، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

خمینی، روح الله، (بی تا)، *تحریر الوسیله*، چاپ اول، قم، مؤسسه مطبوعات دار العلم.
خوانساری، احمد بن یوسف، (۱۴۰۵ق)، *جامع المدارک*، چاپ دوم، قم، اسماعیلیان.
خویی، ابوالقاسم، (۱۴۲۲ق)، *مبانی تکملة المنهاج*، چاپ اول، قم، مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی.

دارقطنی، ابوالحسن علی بن عمر، (۱۴۲۴ق)، *سنن الدارقطنی*، بیروت، مؤسسه الرساله.
دمشقی حنبلی، مصطفی، (۱۴۱۵ق)، *مطالب اولی النهی*، چاپ دوم، دمشق، المكتب الإسلامی.

رشیدرضا، محمد، (۱۴۱۴ق)، المنار، چاپ اول، بیروت، دارالمعرفه.
سبزواری، سید عبدالاعلی، (۱۴۱۳ق)، مهذب الأحكام، چاپ چهارم، قم، مؤسسه المنار.
سرخسی، محمد بن احمد، (۱۴۱۴ق)، المسبوط، بیروت، دارالمعرفه.
شهید اول، محمد بن مکی، (۱۴۱۰ق)، اللمعه الدمشقیه، چاپ اول، بیروت، دارالتراث.
شهید ثانی، زین الدین بن علی، (۱۴۱۰ق)، الروضه البهیة، چاپ اول، قم، داوری.
شیبانی، محمد بن الحسن بن فرقد، (۱۴۳۳ق)، الأصل، چاپ اول، بیروت، دار ابن حزم.
صدوق، علی بن بابویه، (بی تا)، مجموعه فتاوی ابن بابویه، چاپ اول، قم، چاپخانه اخلاص.
صدوق، محمد بن علی، (۱۴۱۳ق)، من لا یحضره الفقیه، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

صدوق، محمد بن علی، (۱۴۱۵ق)، المقنع، چاپ اول، قم، مؤسسه امام هادی.
صدوق، محمد بن علی، (۱۴۰۶ق)، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، چاپ دوم، قم، دارالشریف.

طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۰۷ق)، الخلاف، چاپ اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۰۷ق)، تهذیب الأحكام، چاپ چهارم، قم، دار الکتب الإسلامیه.
علامه حلی، حسن بن یوسف، (۱۴۱۰ق)، إرشاد الأذهان، چاپ اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

عمانی، ابن ابی عقیل، (بی تا)، مجموعه فتاوی ابن ابی عقیل، چاپ اول، قم، چاپخانه اخلاص
غزالی، ابوحامد محمد بن محمد، (۱۴۱۷ق)، الوسیط فی المذهب، چاپ اول، قاهره، دارالسلام.

فاضل لنکرانی، محمد، (۱۴۳۰ق)، دراسات فی الأصول، قم، مرکز فقه الاثمه الاطهار (ع).
فاضل هندی، محمد بن حسن، (۱۴۱۶ق)، کشف اللثام، چاپ اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

قدوری، احمد بن محمد بن احمد، (۱۴۲۷ق)، التجرید، چاپ دوم، قاهره، دارالسلام.
کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق)، الکافی (ط- الإسلامیه)، چاپ چهارم، تهران، دارالکتب الإسلامیه.

کیفر سرقت در مرتبه چهارم از منظر فقه امامیه؛ با مطالعه تطبیقی در فقه مذاهب اسلامی؛ محمدیان | ۱۹۷ |

گلپایگانی، محمدرضا، (۱۴۱۲ق)، *الدر المنصود فی أحكام الحدود*، چاپ اول، قم، دارالقرآن الکریم.

ماوردی، ابوالحسن علی بن محمد، (۱۴۱۹ق)، *الحاوی الکبیر*، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیة.

مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۴ق)، *مرآة العقول*، چاپ دوم، تهران، دار الکتب الإسلامیة.
مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۶ق)، *ملاذ الأخیار*، چاپ اول، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی
محقق حلّی، جعفر بن حسن، (۱۴۰۸ق). *شرائع الإسلام*، چاپ دوم، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
مرعشی، شهاب الدین، (۱۴۲۴ق). *السرقه علی ضوء القرآن و السنه*، چاپ اول، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی.

مزنّی، اسماعیل بن یحیی، (۱۴۱۰ق)، *مختصر المزنّی* (مطبوع ملحقاً بالأم للشافعی)، بیروت، دارالمعرفه.

مظفر، محمدرضا، (۱۳۷۵ش)، *أصول الفقه*، چاپ پنجم، قم، اسماعیلیان، قم.
مغربی، نعمان بن محمد، (۱۳۸۵ق). *دعائم الإسلام*، چاپ دوم، قم، مؤسسه آل البيت.
مکارم شیرازی، ناصر، (۱۴۱۸ق)، *أنوار الفقاهة - الحدود و التعزیرات*، چاپ اول، قم، مدرسه امام علی (ع).

مکارم شیرازی، ناصر، (۱۴۲۸ق)، *انوار الأصول*، چاپ دوم، قم، مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع).

مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۱ش)، *تفسیر نمونه*، چاپ دهم، تهران، دارالکتب الإسلامیة.
موسوی عاملی، محمد بن علی، (۱۴۱۱ق)، *مدارک الأحکام*، چاپ اول، بیروت، مؤسسه آل البيت.

میرزای قمی، ابوالقاسم، (۱۴۱۷ق)، *غنائم الأيام*، چاپ اول، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
نجفی، محمدحسن، (۱۴۰۴ق)، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام*، چاپ هفتم، بیروت، دار إحياء التراث.

ب) انگلیسی

- Abu Dawood, Suleiman bin Al-Asha'th, Sunan Abi Dawood, Al-asriyyah Library: Sayda.[In Arabic]
- Allame Heli, Hassan bin Yusuf, 1989, Guiding Minds to the Rulings of Faith, first, Qom: Islamic Publications Book. [InArabic]
- Ammani, Hassan bin Ali bin Abi Aqeel Hazza, The collection of fatwas of Ibn Abi Aqeel, in one volume, first, Qom.[InArabic]
- Amoli, Mirza Mohammad Taqi, 2001, Misbah al-Huda fi Sharh al-Uruwa al-Wothqa, 12 volumes, first, Tehran: author's book.[In Arabic]
- Ansari, Morteza bin Muhammad Amin, 1995, Faraied al-osul, Qom: Islamic Publication Foundation. [In Arabic]
- Ardabili, Ahmad bin Muhammad, 1982, Majma al-Faedah wa al-Borhan, 14 volumes, Qom: Islamic Publications Office.[In Arabic]
- Bojunordi, Hassan, 1997, Muntaha al-Usul, Qom: Basirti.[In Arabic]
- Badr al-Din al-Ayn, Abu Muhammad Mahmoud, 1999, Al-binayah sharh al-hidaya, first, Beirut: Dar al-Kotob al-'elmiyyah. [InArabic]
- Barqi, Abu Jaafar, Ahmad bin Muhammad bin Khalid, 1951, Al-Mahasen, 2 volumes, second, Qom: Islamic Book House. [InArabic]
- Baghawi Shaafei'I, 1982, Explanation of the Sunnah, Beirut, Damascus: Islamic school. [InArabic]
- Beyhaqi, Abu Bakr Ahmad bin Al-Hussein, 2003, Al-Sunan Al-Kubra, Beirut: Dar al-Kitab Al-Elamiya. [InArabic]
- Boroujerdi, Agha Hossein Tabatabayi, 2008, Jame Ahadith Shia, first, Tehran: Green culture Publications. [InArabic]
- Daraqutni, Abu al-Hasan Ali bin Omar, 2003, Sunan al-Daraqutni, Beirut: Al-Risala Foundation.[InArabic]
- Dameshghi Hanbali, Mustafa, 1994, Matalib 'uwlaa al-nahaa fi sharh ghayat al-muntahaa , Islamic office. [InArabic]
- Fazel Hendi, Mohammad bin Hassan, 1995, Kashful-Latham, 11 volumes, first, Qom: Islamic Publications Office. [InArabic]
- Fazel Lankarani, Mohammad, 2008, Studies in Fundamentals, Qom: Center for Jurisprudence of the saint Imams (AS).[InArabic]
- Ghazzali Tusi, Abu Hamid Mohammad bin Mohammad, 1996, Al-Wasit fi al-Madhab, first: Cairo: Dar al-Salam.[InArabic]
- Gulpaigani, Mohammad Reza, 1991, Al-Dorr Al-Mandhood fi Ahkam Al-Hudud, 3 volumes, first, Qom: Dar Al-Qur'an Al-Karim.[InArabic]
- Hakem Neishaburi, Muhammad bin Abdullah, 1990, Al-Mustadrak Ala-Sahihein, Beirut: Dar al-Kotob Al-Elmiya.[InArabic]
- Helli, Yahya bin Saeed, 1984, Al-Jami' al-Shari'a', first, Qom: Sayyid al-Shuhada Foundation. [InArabic]

- Horr Ameli, Muhammad bin Hassan, 1988, Wasa'il al-Shia, 30 volumes, first, Qom: Aal al-Bayt institute. [InArabic]
- Ibn Abedin, Muhammad amine bin Omar, 1991, Rad al-muhtar alaa al-dor al-mukhtar, Beirut: Dar Al-Fekr. [In Arabic]
- Ibn Hanbal, Abu Abdullah Ahmad bin Muhammad, 2000, Musnad of Imam Ahmad bin Hanbal, first, Al-Risala Foundation. [In Arabic]
- Ibn Mawdud Museli, Abdullah bin Mahmoud, 1977, Al-ekhtiar le-taelil al-mukhtar, Cairo: Al-Halabi Press. [In Arabic]
- Ibn Najim Hanafi, Siraj al-Din Omar bin Ibrahim, 2001, Al-Nahr al-Faa'iq sharh kanz al-daqa'iq, Dar al-Kotob al-'eImiyyah. [In Arabic]
- Ibn Qudamah Hanbali, Abu Muhammad; Muwaffaq al-Din; Abdullah bin Ahmad, 2001, Al-Mughni, Cairo Library. [In Arabic]
- Ibn Rushd Qurtubi, Abu al-Walid Muhammad ibn Ahmad, 2004, Bidayat al-mujtahed wa nihayah al-muqtasid, Cairo: Dar al-Hadith. [In Arabic]
- Khansari, Ahmed bin Youssef, 1984, Jame al-Madarek, 7 volumes, second, Qom: Ismailian. [InArabic]
- Khomeini, Ruhollah, 1993, Bada'i al-Durar fi Qaida Nafy al-Dharar, Qom, Institute for the Organization and Publication of the Works of Imam Khomeini. [InArabic]
- Khomeini, Ruhollah, Tahrir al-Wasila, first, 2 volumes, Dar-al elm Press Institute. [InArabic]
- Khoi, Abu al-Qasem, 2001, Mabani takmilat al-minhaj, 2 volumes, first, QOM: Imam Khoi Works Restoration Foundation. [InArabic]
- Khoi, Abu al-Qasem, 2001, Misbah al-Usul, First, Qom: Institute for Revival of Sayyid al-Khoei's Works. [InArabic]
- Koleini, Mohammad bin Yaqoob, ۱۹۸۶, Al-Kafi, 8 volumes, fourth, Tehran: Dar al-Kotob al-Islami. [InArabic]
- Maghrebi, Abu Hanife; Tamimi, Noman bin Muhammad, 1956, Foundations of Islam, 2 volumes, second, Qom: Al-Bayt Institute. [InArabic]
- Majlisi, Mohammad Baqer, 1983, Mira'at al-Aqool, 26 volumes, second, Tehran: Dar al-Kotob al-Islami. [InArabic]
- Majlesi, Mohammad Baqer, 1985, Malaz ol-akhyar fi Fahm Tahdeeb al-Akhbar, first, Qom: Ayatollah Marashi Library. [InArabic]
- Makarem Shirazi, Nasser, 1992, Exemplar interpretation(Tafsir Nemouneh), 28 volumes, tenth, Tehran: Dar al-Kotob al-Islami.[In Persian]
- Mawerdi, Abu Al-Hassan Ali bin Mohammad, 1991, Al-Hawi Al-Kabir, first, Beirut: Dar Al-Kotob Al-elmiyah. [InArabic]
- Marashi, Shahab al-Din, 2003, Theft on the Light of the Qur'an and Sunnah, first, Qom: Ayatollah Marashi Library. [InArabic]
- Marashi, Shahab al-Din, 1994, Al-Qesas on the Light of the Qur'an and Sunnah, first, Qom: Ayatollah Marashi Library. [InArabic]

- Mirza Qomi, Abu al-Qasem, Ghanaim al-ayyam, 6 volumes, first, Qom: Islamic publicity Office. [InArabic]
- Mohaghegh Helli, Jafar bin Hasan, 1987, Islamic Laws, second, Qom: Ismailian Institute. [InArabic]
- Mohammadi Bamiani, Gholam Ali, 1997, Lessons in the Messages (Durus fi al-rasayil), first, Qom: Dar Al-Mustafa (PBUH) for the Revival of Heritage. [InArabic]
- Mousavi Aameli, Mohammad bin Ali, 1990, Madarak al-Ahkam, 8 volumes, first, Beirut: Al-Bayt Institute. [InArabic]
- Mozaffar, Mohammad Reza, 1996, Principles of jurisprudence (Osul al-Fiqh), fifth, Qom: Ismailian. [InArabic]
- Muzani, Ismail bin Yahya, 1989, Mukhtasar al-Muzani (printed attached to the mother of Shafi'i), Beirut: Dar al-Ma'rifah. [InArabic]
- Najafi, Mohammad Hassan, 1983, Jawaher al-Kalam fi sharh sharayie al'islam, seventh, Beirut: Dar Ihya al-Torath. [InArabic]
- Qaduri, Ahmad bin Mohammad bin Ahmad, 2006, Tajrid, second, Cairo: Dar al-Salaam. [InArabic]
- Rashid Reza, Mohammad, 1993, Al-Manar, 12 volumes, first, Beiry: Dar Al-Maarifah. [InArabic]
- Sabzevari, Seyyed Abdul Ali, 1992, Mohadzab al-Ahkam, 30 volumes, fourth, Qom: Al-Manar Institute. [InArabic]
- Sadouq, Ali Ibn Babouyeh, Ibn Babouyeh's collection of fatwas, in one volume, Qom. [InArabic]
- Sadouq, Mohammad Bin Ali, 1992, Man La Yahdrah al-Faqih, 4 volumes, second, Qom: Islamic Publications Office. [InArabic]
- Sadouq, Mohammad bin Ali, Al-Muqna'a, in one volume, first, Qom: Imam Hadi Institute. [InArabic]
- Sadouq, Mohammad bin Ali, 1985, The reward of deeds and the punishment of deeds, second, Qom: Dar al-Sharif al-Razzi for publishing. [InArabic]
- Sarakhasi, Mohammad bin Ahmad, 1993, Al-Mabsout, Beirut: Dar Al-Ma'rifah. [InArabic]
- Shahid awal, Mohammad bin Makki, 1998, Dhikraa al-shia, first, Qom: Al-Bayt Institute. [InArabic]
- Shahid awal, Mohammad bin Makki, 1989, Al-Loma'a Al-Damashqiya, first, Beirut: Dar al-Turath. [InArabic]
- Shahid Thani, Zain al-Din bin Ali, 1989, Al-Rudah al-Bahiyya, 10 volumes, first, Qom: Dawari publication. [InArabic]
- Shaibani, Abu Abdullah Mohammad bin Al-Hasan bin Farqad, 2011, Al-Asl, first, Beirut: Dar Ibn Hazm. [InArabic]
- Sobhani Tabrizi, Jafar, 2009, Al-Wasit, fourth, Qom: Imam Sadiq Institute (AS). [InArabic]

کیفر سرقت در مرتبه چهارم از منظر فقه امامیه؛ با مطالعه تطبیقی در فقه مذاهب اسلامی؛ محمدیان | ۲۰۱

- Tabatabai, Mohammad Hossein, 1970, Al-Mizan, 20 volumes, second, Beirut: Al-A'lami Foundation. [InArabic]
- Tanukhi Hanbali, Zain al-Din, 2003, Al-Mumti` fi Sharh al-Muqni`, third, Makkah al-Mukarramah: Al-Asadi Library. [InArabic]
- Tha'alabi Baghdadi, Abu Muhammad Abd al-Wahhab, Al-Maeunat ealaa madhhab aalam al-madina, Mecca: the Commercial Library. [InArabic]
- Tousi, Mohammad bin Hassan, 1986, Al-Khalaf, 6 volumes, first, Qom: Islamic Publishing House. [InArabic]
- Tousi, Mohammad bin Hassan, 1986, Tahdheeb al-Ahkam, 10 volumes, fourth, Tehran: Dar al-Kotob al-Islami. [InArabic]

استناد به این مقاله: محمدیان، علی. (۱۴۰۱). کیفر سرقت در مرتبه چهارم از منظر فقه امامیه «با مطالعه تطبیقی در فقه مذاهب اسلامی، فصلنامه پژوهش حقوق کیفری، ۱۱(۴۱)، ۱۷۵-۲۰۱. doi: 10.22054/jclr.2022.53620.2143



Criminal Law Research is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.

